

پایان خدای دهه شصت، خدای کشتار!

امیرجوهری نگرودی



دهم شهریوری دیگر!

پنجشنبه ۱۰ شهریور ۱۴۰۱ برابر با ۰۱ سپتامبر ۲۰۲۲ در یاد بود کشتار خونین دهه شصت و آن تابستان ۱۳۶۷ در سی و چهار (۳۴) سال پیش، در دهم شهریوری دیگر و به یاد همه آن جان‌های آرمانخواه و عاشق زندگی! نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!

با صدور حکم قتل‌عام سری خمینی، برای کشتار زندانیان سیاسی مجاهد و کمونیست‌ها و برگماری عوامل کشتار، سور و ساط اجرای این حکم در زندان‌های سراسر ایران به فوریت آماده شد و همه کارگزاران کشتار (نیری، اشراقی، رئیسی، پورمحمدی و آن دیگران...) از مرداد ماه دست به کار شدند. ابتدای کار سراغ هواداران مجاهدین رفتند، سپس نوبت به کمونیست‌ها رسید. کردند آنچه را که در توان داشتند تاجامعه‌ای رابسوزانند و برای همیشه گل حیات کشور و خانواده‌های اعدامیان را دادخواه فرزندان خویش نگهدارند!

خمینی، امام مرگ، بعد از قیام بهمن ۵۷ زره برتن کرده بود تا همه آنانی که تبعیت از شرع مقدس او را به هر دلیلی بر نمی‌تابند از دم تیغ بگذرانند؛ پیشتر نیز احکام کشتار را علیه اعراب ساکن جنوب ایران به تیمسارمدنی، خونین کردن کردستان و ترکمن صحرا را به شیخ خلخالی و اگذار کرده بود و در گرماگرم تعطیلی دانشگاه‌ها و کلاس‌های درس با کارناوال ضد انقلابی موسوم به «انقلاب فرهنگی» صبح سه‌شنبه دوم اردیبهشت ۱۳۵۹ از جماران پیام داد: «اگر این‌ها (دانشجویان) دانشگاه را ترک نکردند. از کفار هستند و من حکم جهاد می‌دهم». هر چند امامان نمازگزار او در هیکل سیدعلی خامنه‌ای، امام جمعه‌ی آن روز تهران، پیشتر علم سرکوب را بلند کرده بود تا تصمیم «شورای انقلاب خمینی» را به‌وسیله ارازل و اوباش حزب الله و زهرا خانم‌های زمان، پیاده کنند؛ اما نهایتاً وقتی برابر مقاومت و ایستادگی دانشجویان به وحشت افتادند، سرانجام به این حکم جهاد متوسل شدند.

خمینی، مردی که خود را رهبر مسلمانان جهان و پیشوای مستضعفان و دشمن ستمگران معرفی کرده بود، خود ستمگری ضد ارزش‌های انسانی بود، خلاف ادعاهای اولیه‌اش در پاریس، به جای این‌که علیه ظلم و جور عمل نماید. «حکم جهاد» داده، به بهانه در خطر بودن اسلام و قرآن دانشجویان را تهدید می‌کرد اگر از خانه‌شان بیرون نروند، از کفارند و بر همه مسلمانان جهان و نه تنها ایران فرض است که به دانشگاه‌ها هجوم ببرند و خون‌شان را بریزند که حکم خدا است و دیدیم این فرمان الله به تعطیل اجباری دانشگاه‌های سراسر کشور و تبدیل آن به حمام خون اهل فکر، فرهنگ و خرد، آزادی، چگونه جهنمی را بر حیات جامعه با گسترش فقر فرهنگی و فرار مغزها، در ابعاد تمام دانشگاه‌های کشور ایجاد کرد. خمینی در همان دهه شصت (۲۵ بهمن‌ماه سال ۱۳۶۷) حکم «اعدام سلمان رشدی» نویسنده کتاب آیات شیطانی را هم داده بود که تبعات آن امروزه همچنان ادامه دارد و وبال گردن جمهوری اسلامی شده است. می‌بینیم که خمینی همواره در مقام «امام مرگ» عمل کرده است.

در برابر این همه جنایات صورت گرفته باید گفت: خدای دهه شصت (۶۰) جاده یک طرفه قبیله ارواح بود و تکرارش در شرایط امروز جامعه ما، گرچه آرزوی حکام جنایت‌پیشه جمهوری اسلامی‌ست، اما آرزویی محال و امری ناممکن است.

در آن دهه بود که با تربیت ارتجاعی و خشک اذهان مزدوران حکومت را از خشونت و شعارهای «بکش در راه خدا»، «تیغ بکش در راه خدا» و... انباشته و چنین القا کردند که هرگونه اندیشه و تفکری خلاف اندیشه و تفکر مورد دفاع ایشان باشد، باید از میان برداشته شود.

منقاد این تفکر قرون وسطایی عصر شترچرانی بعدها بازجو، شکنجه گر، پاسداران بی رحم زندان‌های حکومت اسلامی، سرداران و وکیل و وزیر شدند؛ جماعتی که در آن سال‌های دهه شصت (۶۰) می‌زند و می‌کشتند تا اسلام به خطر نیفتد. الگوی تربیتی و کتاب آموزشی همه آن‌ها همان تراوشات یاوه گویانه «ولایت فقیه» حکومت اسلامی، یعنی شخص خمینی بود که این جماعت اطاعت از آن را بر خود واجب می‌دانست. ما شاهد بودیم که در آن سال‌های سپاه، حمله به دانشگاه، همه آن جماعت درنده خوی می‌خواستند براساس این تربیت، که محرک‌اش همان مانیفست «ولایت فقیه» بود، توحش اسلامی بیشتری اعمال کنند.

خدای دهه شصت (۶۰) به‌کارگیری همه ابزارهای بهیمی و حیوانی را برای چماقداران مجاز اعلام کرده بود. از فحش دادن تا سنگ پرانی، استفاده از پنجه بوکس و چماق و چاقو، زنجیر، قمه و... از آن جماعت هر که توانست بیشتر بزند، بیشتر زخمی کند و خط بکشد و حتی بکشد، ارتقاء یافت و شد پاسدار، بازجوی اوین یا فرمانده سپاه، رئیس نهادهای اسلامی. پاسداران نیز هرچه بیشتر می‌زدند و زخمی می‌کردند در سلسله مراتب، ارتقاء درجه گرفته، بازجو و کمک بازجو و قاضی و... می‌شدند. همین جماعت لفظ "والضالین" را سرنماز چنان با لهجه غلیظ عربی از مخرج ادا می‌کنند که تا آنسوی دنیا کش آید. اما امروز پس از گذشت چهار دهه، حنای این خدای دهه شصت (۶۰) و این همه خسارت و صفت حیوانی در پیشگاه مردم جامعه ما جایی ندارد، همه حصارها فرو ریخت و دیوار عظیم مقاومت، ایستادگی تا دادخواهی هزاران جان عاشق و آرمانخواهی که از جامعه ما گرفته شد، خدای دهه شصت (۶۰) را تنها و منزوی‌تر، بی اعتبار و بی رمق‌تر کرده است.

می‌خواهم بگویم برخلاف نظر خامنه‌ای، خدای جمهوری اسلامی همیشه یک خدا بیشتر نبوده! خدای دهه شصت (۶۰) با خدای دیگر دهه‌ها یکی است. منتهی یک تفاوت اساسی در این میان وجود دارد و آن تفاوت اساسی هم اینست که خدای امروز جمهوری اسلامی به نفس نفس افتاده، و این حال احتضار حاصل جمع تحریکات عظیم اجتماعی در جنبش ضد استبدادی ۸۸، جنبش عظیم دی ۹۶ و به خیابان آمدن نیروی وسیع آبان ۹۸، کشاورزان، مالباختگان، کولبران، سوخت بران، بحران‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است که تماماً به واسطه سیاست‌های ویرانگر این حکومت در طول این چهل و چهار سال زندگی مردم را به سیاه‌ترین شکل خود درآورده. دیگر این خدا قادر نیست مقابل اعتراضات مکرر خیابانی معلمان، زنان، دانشجویان، بازنشستگان و لایه‌های مختلف کارگران و روستائیان زحمتکش با سرکوب و با هر سطح کشتار، وضعیت را حفظ کند!

خدای جمهوری اسلامی خدای «فَقَاتِلُوا» بود؛ یعنی بُکشید و خدای «النُّصْرَ بِالرُّعْبِ» یعنی پیروزی را با وحشت به دست آوردن. اگر در دهه شصت به دلیل کاریزمای خمینی در توهم توده‌ها توانسته بود خدایی کند، امروز این شخصیت در هیكل خامنه‌ای غالب تهی کرده و جوانان طی حرکت‌های اعتراضی خود در ادوار مختلف در هرکوی و برزنی با شعار «مرگ برخامنه‌ای» و آتش زدن عکس‌ها و تابلوهای تبلیغاتی او و شعارنویسی بر روی دیوارهای شهرها علیه او با وسعت یافتن رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی اینترنت، کل حاکمیت را بدل به سکه یک پول نموده‌اند. خدای ۱۴۰۰ سایه ساز خدای دیگری است و جامعه ایران تحت هیچ شرایطی مجدداً خدای سال شصت (۶۰) رانمی‌پذیرد. خدای فرتوتی که روبه ویرانی و اضمحلال است و باید برود. این حکم تاریخ است!

خامنه‌ای، دیکتاتور حقیری که برمسند ولایت فقیه حکومت اسلامی نشسته، این حکم را خوب دریافته که در آستانه کهنسالی و مرگ، کین توزانه چنگ درگلوئی شریف‌ترین و بهترین فرزندان این سرزمین انداخته و با بازداشت و زندانی کردن زنان به بهانه بدحجابی، کارگران، معلمان، بازنشستگان، وکلا، دانشجویان، نویسندگان و هنرمندان و سرکوب هر صدای اعتراض در زندان‌های کوچک و بزرگی که در سراسر ایران ساخته و از انسان‌های بی‌نوا و بی‌گناه انباشه، می‌خواهد خدایی کند، اما این آرزو را که با سرکوب پادگانی بساط ولیعهدی پسر دردانه‌اش را مهیا کند، به گور خواهد برد، و مردم بندگی ننگین چنین گندیده خدای را دیگر گردن نمی‌نهند و به زیر خواهند کشید. تاریخ کشور ما این را بیشتر هم به ثبوت رساند و امروز هم این قدرت را در درون خود دخیره دارد که آنرا دیگر بار به نمایش بگذارد.

چه نیک گفته اند:

هر که ناموخت از گذشت روزگار / هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار!